

صبح از بستر من بیرون آمد و بال بگشود . پسر کی است که اشک فریبنده در آستین دارد ، مثل همه بچه ها پر حرف است و سرناترسی دارد . زرننگ و چالاک است و در پنهان بهمه کس و همه چیز میخندد . دو بال کوچک دارد و تر کشی از پشت آویخته است .

پدرش کیست ؟ هیچکس نمیداند : آسمان و زمین هیچکدام ادعای پدید آوردن چنین کودک پرشروشوری را ندارند^۱ و اقیانوس نیز بیاد ندارد که با زهره هم آغوش باشد^۲ همه جا و همه کس از او گریزان است . هشیار باشید که در همین دم ، وی برای شکار دل شما دام نگسترده باشد . اما ، خودم پیدایش کردم . خودم او را ، با این نشانیها در آشیانش یافتیم : ای کماندار کوچولوی حيله گر که بدرون چشمان زنونفیل محبوبه من خزیده ای . آخر نتوانستی از چنگم بگریزی .

جذاب تر از جاذبه ها

آری ؛ من هنوز بر این عقیده ام که روزی ، بهنگام گفتگو هلیودورای پر از فصاحت حتی جاذبه ها را مغلوب جاذبه های خویش خواهد کرد .

۱ - اشاره بشعری از سافو ، که « اروس » (عشق) را فرزند « ائیر » و « زمین » دانسته بود .
۲ - یونانیان « عشق » را غالبا زاده « اقیانوس » می شمردند ، ولی این ارتباط بیشتر مربوط بدان بود که « زهره » ، مادر « اروس » از امواج دریا زاده شده بود .

آتش و آب

عشق بسیار، بسیار خطرناک است . ولی چه سود از نالیدن ، و گفتن ، و باز گفتن این که عشق چیز خطرناکی است ؟ این پرسش که من می شناسم بدین همه طعن و نیشخند میخندد و از شنیدن ناسزاهائی که نثارش میشود تفریح میکند. اگر دشنامش دهم، لبخند میزند. و من ازین درشگفتم که توای زهره زیبا که در دل دریا زاده شدی و از میان امواج شفاف سر بر آوردی ، چسان توانستی فرزندی از آتش بزائی ؟

گرگ در گله

آری ، قسم به زهره ، ای «عشق» که همه ساز و برگ جنگی ترا ، تیر و کمان و ترکش سیت آسایت را با آتش در خواهم افکند. همه را در شعله های سوزان خاکستر خواهم کرد . برای چه بیدلیل میخندی ؟ برای چه از زیر چشم بمن مینگری و پنهانی مسخره ام می کنی ؟ شاید که بهمین زودیها ، دیگر اینطور از ته دل خنده نرنی ، زیرا که هم اکنون خیال دارم بال های ترا که قاصدان هوسهایند بپرم و پاهایت را در غل و زنجیر برنجین بگذارم .

ولی این پیروزی من پیروزی پرخرج و بیحاصلی^۱ ، زیرا که با زندانی کردن تو در کنار دل خود ، بحقیقت گرگ را در کنار آغل گوسپندان زندانی کرده ام.

۱ - در اصل : پیروزی « کادموسی » است . اشاره بفتوحات Cadmos که به پیشرفتهای متوالی نائل شد ، ولی عاقبت نیرویش تحلیل رفت و شکست خورد .

برو ، ای خدای سرسختی که باسانی مغلوبت نمیتوان کرد ؛
یکبار دیگر پاشنه بند های بالدار^۱ خویش را برپای کن ،
و این مرتبه بسوی قربانیانی تازه بال بگشا .

حسد

زنوفیل ، ای بوته شیرین^۲ تو خفته ای ، و
کاش که من میتوانستم همچون خدای خواب بی بالی بدرون
مژگان تو فرود آییم^۳ تا آن کس را که مایه بخواب
رفتن دیدگان خدایان است^۴ از دیدار تو بازدارم
و بتنهائی در اختیار خویشت گیرم .

حراج

این پسرک شیطان را که در آغوش مادرش خفته
است ، ببازار حراج برید و بفروشید ! از نان دادن و پروردن
این بچه شرورچه حاصل ؟ وی نیکشند زن و بالدار زاده
شده ؛ هر وقت که دست بدوزیدنتان را با ناخن میخراشد ،
و همیشه در گرما گرم گریستن قهقهه خنده سر میدهد . لجباز

۱ - پاشنه بندهائی که دو تن از خدایان یونان : هرمس
Hermes (عطارد) و پرسئوس Perseus (نیمه خدائی که یونانیان
اورا حامی ایرانیان میدانستند) برپای داشتند و بر هر کدام از آنها
بالهای کوچکی نصب شده بود .

۲ - تشبیه خاصی که از «همر» گرفته شده است .

۳ - خدای خواب در میتولوژی یونان پسر جوان و زیبائی
بود که دو بال داشت ، و شاعر آرزو میکند که بصورت این خدا ،
منتهی بی بال ، با معشوقه درآمیزد .

۴ - اشاره به خدای خواب .
باکره شکار و «ایریس» (الهه رنگین کمان) داده اند .

وپر حرف و فضول و وحشی خوی است . حتی مادرش هم از دستش عاجز است ، و با او کج‌دار و مریز میکند . بچه نیست ، مارخوش خط و خالی است . بدین جهت چاره‌ای جز فروختنش نیست . اگر بازرگانی در این حوالی هست که باربر کشتی زده و آماده بادبان برداشتن باشد ، بیاید و این بچه را خیلی ارزان بخرد .

اما ، ببینید ، باز این پسرک دست به گریه وزاری زده است . بسیار خوب ، پسر جان ، ترا نمیفروشم . راحت باش و همین جا در کنار «زنوفیل» من بمان و با او زندگی کن .

پیام

دور کاس^۱ همه اینها را که گفتم بدو بگو ، بگو و باز بگو دوسه بار تمام بگوشتاب کن ، و وقت را از دست مده . اما نه ، دور کاس ، صبر کن ؛ پیش از شنیدن همه حرفهای من بکجا میروی ؟ اضافه بر همه آنچه گفتم ، بگو که ... اما ، چه آدم سبک‌مغزی هستم ! نه ، دور کاس ، اصلا هیچ مگو ... یا فقط بگو که ...
اصلا چرا ترا بفرستم ؟ مگر من خودم خیال ندارم همراه تو بیایم؟

اطاق در بسته

بلی ، قبول کردم . قبول کردم که تو اصلا بمن خیانت نکرده‌ای ، چه لازم است که دست بدامن خدایان

۱ - Dorcas نام خدمتکار یا دوست شاعر ، که اسمش بیونانی معنی «غزال» دارد .

شوی و سوگند بخوری؟ منکه قبول دارم که تو بمن خیانت نکرده ای. اصلاً تو اهل خیانت نیستی. پاك و معصومی، و همه شب را تنها خوابیده ای. لابد باید قبول کنم که همه شبهای دیگر را هم تنها می خوابی؟

راستی خجالت نمی کشی که در چشم من نگاه میکنی و دروغ میگوئی؟ خجالت نمی کشی که ادعای تنها خوابیدن می کنی؟ پس لابد این «کلئون»^۱ گردن کلفت هم شب را تنها صبح کرده... برو، زن هر جائی، که از مرد سپر نمیشوی. برو و زودتر از نظر گم شو! اما، عجب سبک مغزی هستم. تو از خدا میخواهی که بیرونت کنم تا زودتر بنزد این لعنتی بازگردی: نه! ترا در همین اطاق میگذارم و برای اینکه نقشه فرار نکشی در را هم برویت قفل میکنم.

میان آتش و آهن و آب

چه جای شگفتی است اگر «عشق»، این بلای جان آدمیزادگان تیرهایی آتشین پرتاب کند. و خنده ای تلخ و دیدگانی فروزان داشته باشد؟ مگر مادرش، زهره، زوجه «هفائستوس» و معشوقه «مریخ» نیست، و عمرش را میان آتش و آهن نمیگذراند؟ مگر مادر مادرش، «تالاسا» نیست که در زیر تازیانه بادها فریادهای وحشیانه از دل برمی کشد؟

هیچ پدر معینی هم که ندارد^۱ ازین رو است که «عشق» سوزندگی آتش «هفائستوس» و خشم و خروش امواج دریا و تیرهای آغشته بخون مریخ را یکجا گرد آورده است.

عشق و زمان

دور کاس، برو و از قول من به لیسنیس^۲ بگو:
«دیدی که چطور بدامی که خود گسترده بودی در افتادی؟
حالا او تظاهر به عشق می کند، ولی تو خود عاشق شده ای:
زیرا که گذشت زمان با عشقهای دروغین مساعد نیست.»

دم آخرین

قسم به زلفان هوس انگیز تیموی^۳ آشفته گیسو،
قسم به پوست لطیف و عطر آگین «دمو»^۴ که خواب از
دیده میبرد، قسم به چراغ شب زنده دار که شاهد جمله شبهای
بد مستی و هوسبازی من بوده است، که تو، ای خدای عشق،
جز یک نفس چیزی بر لبان ناتوانم باقی نگذاشته ای. اما
اگر بخواهی، همین یک نفس آخرین را هم نثار تو می کنم.

گل واشك

ای اختران، و توای ماه که برای عشاق باچنین

۱ - نقل از افلاطون (کتاب ضیافت): «هویت والدین «اروس» و مخصوصا پدر او معلوم نیست». در آثار مختلف یونانی گاه خدای ظلمت، گاه خدای اقیانوس و گاه مریخ پدر او شمرده شده اند. برخی حتی زهره را هم مادر او ندانسته و این مقام را بشب یا زمین یا ارتمیس الهه باکره شکار «ایریس» (الهه رنگین کمان) داده اند.

۲ - Demo

۳ - Timo

۴ - Lycenis

زیبائی میدرخشی ، ای شب و توای نی لبك كوچك كه یار
شب زنده داریهای مائی ، بمن بگوئید که آیا دلدار عاشق
پیشه خویش را همچنان در بسترش بیدار و سرگرم گفتگو
با چراغ خواهیم یافت ، یا او را در کنار مردی دگر خفته
خواهم دید ؟ اگر چنین باشد حلقه گلی را که با اشکهای من
پژمرده باشد بدرخانه اش خواهیم آویخت و این نوشته را
بر روی آن خواهیم نهاد : «ای زهره ، ملئاگروس که با
عشق و هوسهای تو آشناست ، بقایای عشق گذشته را بخاطر
تو در اینجا آویخته است .»

به ((اروس))

با آنکه بالهائی تند پرواز بر پشت داری ، با آنکه
ترکشت آکنده از تیرهایی است که راست بر هدف مینشینند،
من ، ای خدای «عشق» از دستت خواهم گریخت ، زیرا که
برای خلاصی از تیر افکنیت ، به زیر خاک پناه خواهم برد .
اما ، از این پناه بردن چه سود ، اگر خدای دوزخ خود نیز
نتوانست از چنگ تو خلاص یابد ؟

گل گلها

گلهایی که دلدار من بر گیسوان خود نهاده بود
پژمرده شد . اما چه باك ، زیرا که گل گلهای او ، در گلخانه
پنهان وجودش ، همچنان تر و تازه است .

مهر گیاه

همیشه صدای عشق در گوشهای من طنین انداز است

و همیشه در دیده ام ، قطره اشك خاموشی نثار خدایان هوس
ها میشود تاریکی شب روشنائی روز هیچیک درد مرا آرام
نکرده اند ، و درعوض از اثر معجون عشق نشانها در دل
دارم ، ای «عشق» های بوالهوس و سبکسر ، مگر بال
ندارید یا بالهای شما جز بسمت دل من ، بجائی پرواز نمی-
توانند کرد ؟

چوگان باز

عشقی « که من در دل میپرورم ، چوگان باز
زبردستی است می بینی ، «هلیودورا» ، که درین بازی
چسان دلی را که من در سینه داشتم ، بجانب تو پرتاب کرد؟
تو این گوی را بگیر ، اما اگر درعوض بجای دل خود
فقط هوس دل را برایم بازفرستی ، فریاد خواهم زد که در
بازی تقلب کرده ای .

نوشته

ای «عشق» ترا بهر که دوست داری خواهش
الهُهُ الهام بخش شعر مرا بپذیر و هوس سوزان وصل
«هلیودورا» را که خواب از دیدگان من ربوده است از
من بگیر . اگر چنین نکنی ، به کمان تو : بکمانی که جز
دل من بیچاره هدفی نمیشناسد و پیاپی تیرهای بالدار خود
را بجانب من پرتاب میکند سوگند که بر بالای گور خود
خواهم نوشت : «ای رهگذر ، مراقب باش . این جا يك قربانی
عشق در خاک رفته است . »

ترکش تهی

حلقه های زلف « تیمو » ، و پاپوش « هلیودورا » ،
و تن عطر آلوده « آنتیکلئا »^۱ سیاه چشم ، و حلقه
گل‌های نو شکفته‌ای که « دوروتئا »^۲ بر سر دارد ،
هیچکدام ازینها دیگر برای شکار دلها تیرهای ترکش تو ،
ای « عشق » نمیتوانند بود ، زیرا که من همه این تیرها ر
ادر دل خویش جای داده‌ام .

هوس نوپسران

من اصلا هوسی برای نوپسران در دل ندارم ،
زیرا از معامله‌ای که يك جانبه باشد لذتی نمیبرم . آنچه
من میخواهم ، اینست که گرمی تن زن زیبائی را در بستر
خود احساس کنم . مردانی را که کارزنان میکنند بگوی
که با چنگک خود^۳ بسراغ کسی دگر روند !

« زهره » و « اروس »

زهره زیبا دل ما را از هوس زیبا دختران میآکند ،
ولی « اروس » پسر شیطان او ، میکوشد تا هوس پسران
را در ما برانگیزد .

۱ - Anticlea

۲ - Dorothea

۳ - درباره مفهوم واقعی این اصطلاح تاکنون تعبیرهای
مختلف شده « پیروالتس » یونانی‌شناس معروف ، مراد از آنرا
ران‌های پسران می‌داند ، و « گرائف » استاد لاتینی آنرا اشاره
بدست‌های ایشان می‌داند .

میان مادر و پسر ، جانب کدام را بگیرم ؟ زهره خودش بر این عقیده است که پسر بازیگوش او قوی تر است ، اما من سلیقه مادر را بیشتر میپسندم .

آنکه جایش خالی است

اگر آن کس که محبوب تست در کنار تو باشد ، دینا در کنار تست اما اگر دینا باشد و آن يك نفر نباشد ، همه دینا بنظرت ناپیدا میآید .

رؤیا

چه رؤیای شیرینی ! «عشق» نیمه شب آمد و نوجوانی خندان لب را که شاید هجده ساله بود در میان بسترم نهاد . دلم میخواست او را سخت در بازوان بگیرم و امکان رفتنش ندهم ، اما ، دریغا که امیدم بیحاصل ماند . اکنون فقط یاد او بر ایمن مانده است ، و از این خاطره سراپایم در آتش هوس میسوزد . چهره او را در تاریکی شب در برابر خویش دارم و لحظه ای از آن دیده فرو نمیتوانم بست . ای دل دیوانه ، پس چه وقت عاقل میشوی و دست از خیالپردازی برمیداری ؟

آب و آتش

شما که برف را با شراب در میآمیزید ، شما که بازبیا رویان سری و سری دارید و باطعم عسل تلخ عشق نوجوانان آشنائید ، و گرفتار بدترین نوع تیرافکنی خدای عشق

شده‌اید ، آبی بر آتش دل من ریزید ، زیرا که من بیش از آن اندازه که باید بیکی از آنان نگریستم ! اوه ، شیرین-دهنان ، پیش از آنکه دل من سراسر سوخته باشد ، آبی بر این آتش بریزید !

برای گوریک ناشناس

ای زمین ، ای مادر جمله زندگان ، سلام بر تو باد! با آن کس که در دوران زندگی چنین کم بر روی تو سنگینی کرد ، با « ازیگنوس »^۱ ، تو نیز اکنون از در لطف در آی و بر او سنگینی مکن .

به آناکرئون

ای شاه زنده دلان و خوشگذرانان ، که تامغز استخوانت در آتش عشق « سمردیس » ترا کسی بسوخت^۲ ، ای شاعر محبوب پریان الهام بخش ، که نامت در هر بزم شبانه‌ای ورد زبان میگساران است ، ای آناکرئون که بارها بیاد « باتیل » خویش قطره‌اشکی در ساغرت فرو ریختی ، کاش چشمه های شراب ناب خود بخود در پیش رویت روان شوند و ساقیان آسمانی این باده را چون اکسیر خدایان در جامت فرو ریزند . کاش باغها خود بخود گل

۱ - Aesigenos

۲ - Smerdis پسر جوان و بسیار زیبایی از اهالی «تراس» بود که در جنگ با یونانیان اسیر شد و ایشان وی را به «پولیکراتس» پادشاه «ساموس» پیشکش دادند . پولیکراتس او را عاشقانه غرق طلا و جواهر ساخت ، و آناکرئون که مدتی در دربار این پادشاه میزیست اشعار عالی در وصف او بسرود .

های بنفشه را که گل محبوب شامگاهانند همراه باموردهای
شبم خورده بر تو عرضه دارند ، کاش در دیار ارواح
جاوید نیز ، سرمست از شراب دلپذیر ، سرخوشانه پایکوبی
ونغمه سرائی کنی .

بر سنگ گور دختری جوان ، که در روز زفاف مرده بود

« کلئاریستا »^۱ کمر بند دوشیزگی خویش را
بگشود ، اما بجای آغوش شوهر ، باغوش « هادس » ،
خداوند زیر زمین پناه برد .
شامگاهان نیلبک ها بردر خانه تازه عروس
میخروشیدند و راه اطاق او را نشان میدادند ؟ اما همینکه
نی سپیده دم بصدا درآمد ، در دنبال خاموشی شب زفاف بانک
شیون برخاست . همان مشعلها که فروغ بر بستر او افشاند
بودند ، راه دیار مردگان را بدو نشان دادند .

برای پسری که در هجده سالگی مرده بود

« خاربکسنوس »^۲ ، مادرت در هجده سالگی
تو حامه مردان بر تنت کرد ، اما با این حامه بعنوان ارمغانی
تیره روز به دیار « هادست » فرستاد . وقتی که رفقای توتن
بیجان را از خانه ات بردند و از نومیدی فریاد برداشتند ،
سنگ گور نالید . پدر و مادرت بجای ترانه شب زفاف ، سرود
عزا سردادند . گفتند : « دریغا ، ای میوه نارسیده پستانهای
مادری داغ دیده ! دریغ بر آن همه دردی که مادرت برای

Charixenos - ۲

Clearista - ۱

زادن تو کشید! ای مویر^۱، دوشیزه ملعون دوزخی
که خودسترونی و حاصل عشق مادری را بدست باده‌ها
سپردی! چه دردها برای رفیقان او، چه عزائی برای مادر
و پدرش، و چه ترحم و غمی برای آن کسان که با او آشنا
نبودند باقی گذاشتی!»

نیمروز

ای جیرجیرك خوشنوا، سرمست از قطره‌های ژاله
نوائی پرموج و روستائی در کشتزاران بی‌آمدو رفت سر
داده‌ای و دربالای شاخه‌ای، با پنجه‌های دندان‌دار خود
از پوست گندمگونت صدائی چون آوای چنگک برمیکشی
بیا ای دوست، و برای پریان درختان آهنگی تازه ساز کن
که غوغای خدای جنگل را پاسخ گوید، تا این دوسرگرم
هم شوند و من که از دست عشق آواره بیابانها شده‌ام، درین
گرهای نیمروز ساعتی در سایه این درخت چنار بخواب
روم.

برای محبوبه‌ای عزیز

هلیودورا، ازورای خاك سرد اشکهای گرم خود
را نثار تو میکنم، وهمه آنها را بدیوار هادس ارمغانت
میفرستم؛ بر روی گورت که ریزشگاه قطره‌های اشک من
است، خاطرۀ محبتهای مشترکمان را بجای آب مقدس

۱ - مویرها Moiria الهه‌های سرنوشت میتولوژی یونان
که هر يك از آنها را «مویر» مینامیدند.

فرومیریزم ، زیرا که من حتی اکنون که تو در جمع مردگانی بر مرگت سخت نالانم . اما این همه ناله ها و اشکها برای «اکرون»^۱ چه اهمیت دارد ؟

دریغا ! گل عزیز من اکنون کجاست ؟ «هادس» این گل را از دست من بدر آورد ، و خاک زمین گلبرگهای زیبای آنرا بیژمرد ای زمین ، ای دایه همه ما ، پیش رویت بزانو می افتم و التماس کنان از تو تقاضا میکنم که این شکار زیبایت را که اینقدر بر مرگش گریسته اند بمهربانی در آغوش خویش بپذیری و با او بلطف رفتار کنی .

هوسهای سه گانه

در آسمان جاذبه های سه گانه حکومت دارند و در زمین ساعات سه گانه^۲ ، که هرشش تا دوشیزگانی پرپر ویند ؛ دل من نیز قلمرو هوسهای سه گانه است ، زیرا که در آن واحد اسیر سه زن زیبایم . خیال میکنم «اروس» وقت تیراندازی ، بهوای سه دل تیر در کمان گذاشته ، اما هر سه را اشتباها بجانب من پرتاب کرده است .

برای يك پير مرد

به پرسشهای من پاسخ گوی: که هستی ؟ و پسر که ای ؟ - فیلائولوس^۳ ، پسر او کراتیداس^۴ هستم . -

۱ - Acheron یکی از رودهای چهارگانه دوزخ ، در میتولوژی یونان .

۲ - جاذبه های سه گانه : او فروزین ، آگلانه ، تالی ، ساعت های سه گانه : اونومی ، دیکه ایرن ، شش الهه میتولوژی یونان - رقم سه در یونان کهن اهمیت بسیار داشت .

۳ - Philaulos ۴ - Eucratidas

بخویش میبالی که از کدام سرزمینی؟ - از «تریا»^۱
آمده‌ام. - از چه راه گذران میکردی؟ - نه دریا -
نورد بودم و نه کشاورز. فیلسوف بودم. - از پیری مردی
یا از بیماری؟ - از هیچکدام. خودم بمیل خویش جامی
از شوکران برکشیدم^۲ و رهسپار دیار هادس^۳ شدم. -
سالمند بودی؟ - آری، عمری دراز در پشت سر نهاده
بودم. - درینصورت خاک برتوسبک باد، زیرا که عمر خویش
را خردمندان گذراندی و خردمندان نیز روی در خاک بردی!

قطعه‌ای که شاعر برای سنگ گور

خود سروده

دایه من جزیره صور بود و وطنم «گادارا»، آتن
سوریه. پس او کراتس بودم، و ملئا گروس نام داشتم، و در
زیر سایه پریان الهام بخش رشد کردم. عجب مدار که مرا
اهل سوریه بینی، زیرا که همه ما را، ای بیگانه، یک وطن
بیش نیست که دنیا نام دارد، و یک خاک بیش نیست که ما
جمله از آن پدید آمده‌ایم. در کهنسالی، این سطور را در
آستانه مرگ بر لوح خود نقش زدم، زیرا که پیران بدروازه
قلمرو هادس بسیار نزدیکند. اگر از راه لطف سلامی بمن که

۱ - Thria شهر کوچک ناحیه «آتیک» نزدیک
«الوزیس» که مراسم مذهبی معروف یونان در آنجا انجام میگرفت.
۲ - در جزیره Ceos (امروزه Zea) از جزایر
معروف Cyclades در یونان کهن رسم بر این بود که پیران، پیش از
آنکه بیمار و زمین گیر شوند، در مجلس ضیافتی که بهمین مناسبت
می‌آراستند جامی از شوکران برمی‌کشیدند و باخنده‌روئی می‌مردند.
۳ - دیار هادس: دنیا کمرگه.

اکنون که گیسوان درختان بادست نسیم بهاری
پربشان شده ، اکنون که زمین بصورت گلزاری درآمده ،
اکنون که شبانان نوای نی سر داده اند ، اکنون که گوسپندان
سپیدپشم بجست وخیز پرداخته اند ، اکنون که دریانوردان
بادبان بر گرفته اند و «دیونیزوس» همه را بطرب واداشته
است ، اکنون که پرندگان سرگرم نغمه سرائیند و اکنون که
زنبوران عسل کندوها را از شهد میا کنند ، برای چه نباید
شاعر نیز درین بزم شرکت جوید وبافتخار بهار نغمه پردازی
کند ؟

ایضاً

نخستین وطن من شهر مشهور گادارا بود. سپس
صور مقدس بخویشم خواند و دوران نوجوانی من در آن
گذشت . چون پا به پیری نهادم ، «کوس» ، دایه خدای
خدایان^۱ در خویش پناهم داد و مرا از زادگان خود
شمرد. و پریان الهام بخش ، بالطفی که کمتر کسان را از
آدمیزادگان شامل میشود ، ملئاگروش ، پسر او کراتس را
از قدرت نغمه پردازی برخوردار کردند .

ایضاً

ای نوجوان بالرداری که تصویرت زینت بخش سنگ
این گور شده، که ای، وازچه کس نشان داری ؟ تو مظهر

۱ - Cos یکی از جزائر یونان ، که پرورشگاه زئوس
واقعی نبود ، بلکه زادگاه پتولمئوس فیلا دلفوس بود که او را از فرط
جلال و احترام همپایه خدای خدایان دانستند .

«عشق» نیستی، زیرا که عشق و هوس را با مردگان سروکاری نیست، و خدای سنگدل عشق هرگز بر مرگ کسی نمیگردد. مظهر «زمان» تندرو نیز نیستی زیرا «زمانه» بسیار پیر است و تو در گرمای شبابی.

چنین پندارم که آنکس که در زیر این سنگ خفته است شاعری است، و تو نیز ای نوجوان بالدار، نماینده اوئی. چهره و رفتار تو چنان است که هم‌رندان خوشگذران و هم موقران را سزاست، و این ترکیبی است که در اشعار عاشقانه توان یافت. درین صورت تو «ملئاگروس» هستی، که حتی در دیار مردگان سلامت باد، زیرا که تو پری الهام‌بخش را با عشق در آمیخته و «جاذبه‌ها» را با خردمندی در یکجا خانه داده‌ای.

ایضاً

ای بیگانه، بی‌سروصدا نزدیک شو، زیرا که در اینجا پسر او کراتس، ملئاگروس سالخورده که درستایش عشق و اشکهای شیرینش بسیار سخن گفت، و پریان الهام‌بخش را با دیگر پریان بازیگوش جنگلها و رودها در آمیخت، همراه با کسانی نکو بخوابی آرام رفته‌است. دوران جوانی را در صور آسمانی و در گادارای مقدس گذرانید و جزیره محبوب «کس» روزی رسان دوران پیری او بود. لاجرم اگر تو اهل سوریه‌ای، بر تو «سلام»، اگر فینیقی هستی، «آودونی»، و اگر از مردم یونانی، «خیره»!^۱ و تو نیز، مرا چنین گوی.

۱ - سلام Salam ، آودونی Audoni و خیره Chaïre کلمه «سلام» در زبانهای قدیم شام ، فینیقیه و یونان .

.....